



برفبازی در گرم

هوای شهر هر روز گرم و گرم‌تر می‌شود و عابران و خیابان و شهر به دنبال سایه‌ای می‌گردند تا شاید برای لحظاتی از نور خورشید در امان بمانند. شاید باورش سخت باشد، در چند

کیلومتری این حال و هوا که با زندگی روزمره تهرانی‌ها گره خورده است، در ایستگاه ۷ بیست اسکئی توچال، جشنواره سالانه آدم‌برفی برگزار شد. از اسم این جشنواره هم مشخص است که

شرکت‌کنندگان خود را به ایستگاه ۷ رسانند تا ضمن فرار از گرمای شهر، خوش‌رست‌ترین آدم‌برفی را به نمایش بگذارند و دلشان را با این خوشی، خنک کنند.



دلواپسی برای لنج‌های اسکله‌نشین

درباره اوضاع و احوال هزاران ناخدا، ملوان و جاشوی جنوبی پس از جنگ تحمیلی سوم

غم ناخدا و سرنترس جاشوها

این روزها تراکم لنج‌ها در اسکله‌های صیادی بیشتر است و ناخدایان و ملوانانشان با آنکه هفت‌سر عاقله دارند، کمتر دل به دریا می‌زنند؛ موقعیتی مانند اسکله جاسک که عصر ۱۱ اسفند ۴۰۴ بعد از موشک‌اندازی جنگنده‌های آمریکایی-صهیونی به گورستان لنج‌های بزرگ تبدیل شد. ۱۰۰ فروند لنج یکی یکی از آتش انفجار موشک‌ها گر گرفتند و لاشه‌های سوخته‌شان آرام در آب فرو رفتند. عبدالله، جاشوست؛ «به غیر از تجهیزات چند صدمیلیون تومنی مخابراتی، سردخونه‌ای و موتور هر لنج فقط ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون تومن طاقه تور صیادی دارند؛ می‌دونسی یعنی چی... یعنی میلیاردها تومن سرمایه‌ای که توی جنگ سوختن و بعضیاشون هم الان تونی خرج بدن!» عبدالله جز جاشویی، کار دیگری بلد نیست، برای همین، یکی دو شب در هفته، حوری (قایق کوچک ماهیگیری) اجاره می‌کند و می‌رود کیلومترها دورتر از خط ساحل؛ در میان تاریکی، تلاطم آب و گاهی صدای انفجار، اما اغلب نصیبش تور خالی از صیاد است.

آتش جنگی به سرانصاف در یابی
چراغ باقی اصناف مرتب با دریا، لنج و ماهی نیز نیم‌سوز شده‌است؛ از کار گناه‌های لنج‌سازی و توربافی گرفته تا کارخانه‌های کنسرو‌سازی و شرکت‌های صادرکننده آذربایجان بومی جنوب ایران و حتی فروشگاه‌های محلی و مجازی معروف به «ته‌لنج‌شاپ». جاسم ۴ ماه است نه لنجی ساخته و نه سفارشی برای ساخت و تعمیرات گرفته؛ «دیگه کسی پول نداره که لنج نو یا دست‌دوم بخره. از طرفی، مواد اولیه لنج‌سازی هم پیدا نمی‌شه؛ از چوب کهور و توت بکیر تا فایبرس گلاس و رزین. آگه پیدا هم بشن اونقدر گرونن که کمتر جلاقی (لنج‌ساز) سراغشون می‌ره.»



سحر جعفریان عصر | روزنامه‌نگار از آخرین باری که بسیاری از ناخدایان و جاشوهای بوشهر تا جابهار، لنج و قایق به دریا انداخته و یک کله رانده‌اند تا ۹۰، ۸۰ و یا ۱۰۰ کیلومتر دورتر از خط بندر و اسکله‌ها، بیش از ۴ ماه گذشته است.

گزارش

حالا به خاطر حمله دشمن، دیگر نمی‌توانند به میانه آب‌های آزاد خلیج فارس و دریای عمان برانند، آواز نیمه (شعر و آوای در یانوردان) سردهند و تور بیندازند به صید چند تن سرخو، سنگسر، بال‌اسبی، حلوا، قباد، دوولمی و میگو. درست از زمان آغاز جنگ تحمیلی سوم

که مزد کشتیبانی و ملوانی نگرفته‌اند و روی خوش از دریا ندیده‌اند، روزگارشان، سخت است و تنگ اما پای حرف‌ها نشان که بنشینیم اغلب از غصه لنج‌های موشک‌خورده در بندر جاسک یا از غم ۲۲ ماهیگیر کنار کی که سرنوشتان نامعلوم است، می‌گویند.

جنگی که ماهی‌ها را فراری داد
باد گرم در عرشه لنج‌های بنزینی و دیزلی که تنگ هم در اسکله شیرینو لنگر انداخته‌اند، جولان می‌دهد. ناخدا را نشد، کمی دورتر نشستند و لنج‌ها را برانداز می‌کنند؛ این کار هر روز است: «کسی جرأت نمی‌کنه به دریا برنه، آتش پسه اما دشمن ناقلاست... بیوه می‌زنه؛ مثل چند شب پیش، «چیزی یادش می‌افتد: «اصلا اگه اونم نزنه، روزی زیادی قسمت صیاد نمی‌شه... جنگ، ماهیا رو ترسوند، فراری داده...» ۳ روز قبل از روشن شدن آتش جنگ، ناخدا را نشد همراه ۱۰ جاشوی آفتاب‌سوخته لنجش رسید شیرینو؛ ۶ تن صیدی که در سردخانه خن (انبار ته بدنه لنج) منجمد شده بود. «۴۰ قسط از پول سسر دانه ۵۰۰ میلیون تومنی که تا زگی خریدیم بومم برای لنجم، مانده... فکر نمی‌کنم حالا حالا هم بتونم پرداخت کنه، گو صید؟»

به یک حمایت ساده نیاز مندیم

با موشکباران‌های آمریکا شرایط کار سخت و سخت‌تر شد؛ هر چند روز در میان با ششماری از ناخدایان و فعالان صغفی می‌رود شلیکات و اداره تعاونی صیادان بوشهر؛ این را زاهد می‌گویند که از کودکی ملوانی کرده است. در میان نفس گرفتن‌هایش، این راه هم اضافه می‌کند: «اوضاع ماهیگیری هر مسزگان بدتره؛ چون خطر جنگ اونجاها بیشتره.» تا یک‌ماه پیش، خرج خانه را از آخرین دستمزد ملوانی‌اش می‌داد: «آخرین بار، ۲ ماهه روی آب بودم. دستمزدش با کلی چونه‌زنی شد ۵۰ میلیون تومن که اون هم به‌ماه هست ته کشیده. کارگری می‌کنم، روزم‌زد... به روز کارگر ساختمون، به روز کارگر خوشه‌بند نخل...» پیش از شروع جنگ تحمیلی سوم حدود ۸۰ لنج و ۲۵۰ قایق و شناور ماهیگیری در هر یک از اسکله‌های صیادی شهرهای جنوبی کشور فعالیت داشته که در حال حاضر آمار آنها به کمتر از ۳۰ درصد کاهش یافته است.

نان‌های آجر شده از جنگ

تا پیش از ۹ اسفند ۱۴۰۴، دست ناخدا یونس بیشتر به پره‌های چوبی دولاب (سکان) بود تا لنج کهنه‌اش را بخراماند روی آب‌های آزاد خلیج فارس بوشهر بی صید؛ حالا اما صبح تا غروب فقط فرمان پرایدش را می‌چرخاند بی مسافر؛ از خیابان‌های فرعی محدوده هلیله تا شهرک‌های نوساز بسالای بلوار فرودگاه و کوچه‌های کوچک‌های منتهی به جاده ساحلی اسکله جلالی. «صبح زود زدیم به دریا... نزدیک ظهر که توی قماره (اتاق ناخدا در لنج) لم داده بومم از رادیو شنیدم جنگ شده. چون ۱۵ جاشو دستم امانت بود؛ فکر کردن نمی‌خواستم، باید برمی‌گشتم... غروب، لنج رو پهلوی دادم به اسکله.» ناخدا یونس این را می‌گوید. هنوز سر از حساب و کتاب کرایه مسیره‌های مسافربری شهر در نیارده و اغلب از مسافران می‌پرسد: «کرایه‌اش چنده عامو جان؟» و مسافران که بسیاری‌شان او را به اسم و رسم «خالو یونس» می‌شناسند، پاسخ می‌دهند: «۱۰... ۲۰... ۳۰ یا ۴۰ هزار تومن». چند روز اول، مسافر کشی سخت بود. مدام دلتنگ دریا می‌شدند: «قبیل از جنگ، ماهیگیری غیرقانونی با تزل، نونمون رو آجر می‌کردن... توی جنگ، «دریا بست» سفره‌هامون رو تنگ کرد... حالا هم که مثلا آتش پسه خیلیا از احتیاط، دریا نمی‌رن.» او هم چون به قول خودش جز این لنج زهوار درفته، ارب دیگری برای بچه‌هایش ندارد، احتیاط همیشه کرده‌است.



یک عاشقانه در غربت
«یک عاشقانه در غربت» روایت زندگی شهیدی است که بچه محله خزانه تهران بود و در روزهای سرد بهمن‌ماه ۶۵ در شلمچه اسیر شد. حسین پیراننده دوران اسارت را در اردوگاه تکریت و بعقوبه که از بدترین اردوگاه‌های رژیم بعثی عراق بود، گذراند، اما در تابستان گرم ۶۹ و روز اول مبادله آزادگان ایرانی با اسرای عراقی به شهادت رسید.



همپای صاعقه
«همپای صاعقه» نوشته حسین بهزاد و گل علی بابایی، روایت شکل‌گیری لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) است که از ابتدای دی‌ماه ۱۳۶۰ تا اواخر تیرماه گرم سال ۱۳۶۱ را با زگو می‌کند. لشکری از دوران دفاع مقدس که در مجموعه عملیات مهمی چون بدر، بیت المقدس و والفجر ۸ حضور داشت.



www.hamshahronline.ir
هلمشهری

مسافران جهادگر تهران

روایتی از ۶۰ عرووز فعالیت بی‌ادعای «جهادگران فاطمی» در پایتخت

گزارش

زهرا بلندی | روزنامه‌نگار | ۱۵ سال قبل، آشنایی با سبک زندگی و منش یک شهید، چرخه تولد این گروه جهادی را زد. با تعدادی کمتر از انگشتان دست اقدامات جهادی را در روستاهای محروم شهرستان کاشان شروع کردند. گروه جهادی جهادگران فاطمی حالا پس از سال‌ها از یک تیم کوچک محلی به گروه ۱۸۰ نفری تبدیل شده که در بحرانی‌ترین روزهای تهران، در سست همزمان با آغاز جنگ تحمیلی سوم، عازم تهران شدند. این جهادگران هر اقدامی از دستشان برمی‌آمد از آواربرداری تا بازسازی در نقاط مختلف شهر را طی ۶۰ عرووز انجام داده‌اند. در این گزارش «علی اکبر احمدی»، مسئول این گروه جهادی، درباره فعالیت‌هایشان بیشتر توضیح می‌دهد.

روزهای اول کارشان بازسازی و مرمت خانه‌های روستایی افراد کمتر برخوردار بود. در کوچه‌پس‌کوچه‌های آبادی‌های کاشان سرک می‌کشیدند و هر جا خانه‌ای محروم از خدمات اولیه پیدا می‌کردند برای تعمیر آن دست به کار می‌شدند. علی اکبر احمدی، مسئول ۱۹-۱۸ ساله گروه جهادگران فاطمی، اقداماتشان در این گروه را با خاطرهای از روزهای اول کارشان شروع می‌کند: «زمستان بود و یک پوشش ناپولنی حکم در و پنجره‌های خانه برمرد و بی‌زنی روستایی را داشت، ما هم چند جوان ۱۹-۱۸ ساله دغدغه‌مندیم بودیم که دوست داشتیم قدمی برای افرادی برداریم که جلوی چشم‌مان از کمترین امکانات بی‌بهره هستند. بسج شدم تا چارچوب و شیشه



علی اکبر احمدی خودش کارشناس حقوق عمرانی به خوبی با هم و خم این کار آشنا شده است. روال گروه هم بر این اساس است که هرکس با هر حرفه‌ای که بلد باشد، عضو گروه می‌شود و کوشش‌های از کار می‌گیرد. منظور که این مدیر گروه جهادی می‌گوید در این گروه می‌کند، طلبه همراه با نانواینچره می‌سازد و بیمانکاری که پروژه شخصی‌اش را رها کرده، رایگان برای مردم کار می‌کنند.

توضیح می‌دهد: «صاحب همان خانه آسیب‌دیده اول، خانه‌اش را با وسایل برای اسکان به ما داد و خودش به منزل یکی از اقوامش رفت. از ۴ صبح تا ۷ شب، وقت و بی‌وقت پای کار بودیم. از همان اول در هر کاری از جمع کردن خرده‌شیشه در خیابان و ناپولن کشیدن دور پنجره‌های شکسته گرفته تا کارهای تخصصی مثل یافتن پیکر شهدا یا امداد و نجات مشارکت کردیم. هر وقت در جریان آسیب‌دیدگی یک واحد مسکونی قرار می‌گرفتم، فوری اطلاعاتش را دریافت و کار جدید را شروع می‌کردیم.»

جهادگران فاطمی در راه اصفهان

مکت
نکته جالب دیگر در مورد گروه جهادگران فاطمی این است که اعضای گروهشان طی حضور در تهران از ۱۰۰ نفر به نزدیک ۸۰ نفر رسیده و طی ۶۰ عرووز حضور در تهران در ۱۶ نقطه از تهران فعالیت جهادی داشته‌اند. علی اکبر احمدی می‌گوید: «از محله شهید بروجردی و لشکری منطقه ۱۱ گرفته تا میدان نماز

خاطره

کارگری با مدرک دکتری



پس از هفته‌ها حضور در تهران خاطرات زیادی در ذهن اعضای گروه جهادی «جهادگران فاطمی» شکل گرفته و یکی از جالب‌ترینشان مربوط به خانه بیمارانشان شده خانم گلایه‌مند بود. علی اکبر احمدی، مسئول جهادگران فاطمی، سعی می‌کند اتفاقات آن روز را بدون کم و کاست به یاد بیاورد: «زنی که دکتری مدیریت داشت با چشمانی گریان به هشیروی جهادی که برای بازسازی خانه و کارگری به خانه‌اش آمده بودند، گفت: من دکتر مملکت هستم، نباید این پلاسر خانام می‌آمد و اوضاع خانام اینطور می‌شد! اما او نمی‌دانست هر همدردی که به عنوان کارگر در خانه‌اش مشغول کار جهادی عمرانی بودند، خودشان دکتری دارند و در حوزه‌های مختلف کارخانه فولادسازی فعالیت می‌کنند. خانم وقتی متوجه شد کمی احساس شرمندگی کرد و باورش نمی‌شد این گروه با این موقعیت شغلی کارشان را رها کرده‌اند و جهادی به مردم خدمت می‌کنند. از آن پس نه تنها رفتارشان با بچه‌ها متفاوت شد بلکه انگار دیگر صورت تر و آرام‌تر هم شده بود و تلاش می‌کرد تا جایی که از دستش برمی‌آید به بچه‌ها کمک کند.»

«در گروه‌مان سن و شغل معنایی ندارد.»؛ این جمله انگار تکیه‌کلام احمدی است: «از افراد ۱۸ تا ۶۰ عماله در این گروه کار می‌کنند. از استاد دانشگاه گرفته تا بنا و نانوای بینمان حضور دارند. اما ۲ روایت از اعضای گروه خیلی جالب است؛ نخست اینکه حاج حسین ستوده، پیمانکار بزرگ ساختمانی، پروژه شخصی‌اش را رها کرد، با کارگرهای خودش آمد، مزد کارگرها را منتقل شد و برای مردم مجاني گچ کاری کرد. مورد دوم، اپراتور لانچر موشک‌های هوافضا بود که در اوقات مرخصی ۴۸ ساعته‌اش، به جای استراحت، می‌آمد با ما آواربرداری می‌کرد.»

یاد

رازی که یک گروه جهادی را متولد کرد



سال‌ها بود مردم روستای آزران از اتفاقی رازآلود می‌گفتند که هر صبح، گندم زمین‌های پیرمردها و پیرزن‌هایی که توان چیدن محصول‌اتشان را نداشتند، چیده و خرمن می‌شود. هیچ‌کس نمی‌دانست چه کسی در دل شب این کار را انجام می‌دهد. بعدها معلوم شد که این کار شهید امرالله معصومی، شهید دوران دفاع مقدس بود که همراه دوستان صمیمی‌اش انجام می‌داد. ۱۵ سال پیش شنیدن همین قصه از زبان دوستان آن شهید، انگیزه‌ای در دل علی اکبر احمدی و چند نفر از دوستان صمیمی‌اش ایجاد کرد تا به تشکیل گروهی فکر کنند. احمدی به‌طور کامل این ماجرا را توضیح می‌دهد: «طی سفر به آن روستا و گپ و گفتی که با دوستان صمیمی شهید امرالله معصومی داشتیم، متوجه شدیم شهید معصومی وقتی متوجه می‌شد پیرمرد یا پیرزنی در روستا هست که نه خودش توانایی چیدن گندم دارد و نه کسی را دارد که این کار را برایش انجام دهد، شهنمگام با یکی دو نفر از دوستانش راهی گندمزای می‌شدند، تمام گندم‌ها را می‌چیدند، وسط زمین خرمن می‌کردند و قبل از اینکه هوا روشن شود، محل را ترک می‌کردند و برمی‌گشتند خانه‌شان تا کسی آنها را نبیند و متوجه نشود چه کسی این کار را کرده است.»

این عضو گروه جهادی ادامه می‌دهد: «آن روز وقتی این داستان را شنیدیم، متحول شدیم و از این شهید بزرگوار درس گرفتیم و دنبال راهی بودیم که چه خدمت بی‌منتی می‌توانیم به مردم ارائه دهیم. با همان جمع ۳-۲ نفره این گروه جهادی را ابتدا با ارائه کمک‌های عمرانی برای بازسازی خانه‌های افراد سالخورده کم‌برخوردار شروع کردیم و به مرور هر روز کارمان گسترده‌تر شد.»